

از دوست داشتنی‌ها

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

فقط وقتی به مقامِ خوبان می‌رسید که از چیزهای دوست‌داشتنی‌تان در راه خدا هزینه کنید (۹۲ آل عمران)

پاکت نامه داخل جیب فرمانده بود و گوشه آن پیدا بود. پرسیدم حاج مهدی نامه برات اومده؟

سردار زین‌الدین نمی‌خواست جواب بدهد، اما با اصرار من گفت: دخترم تازه به دنیا آمده، توی این نامه عکس بچه را برابم فرستاده‌اند. هنوز نامه را باز نکرده‌ام.

باتعجب گفتم: چرا؟

گفت: می‌ترسم محبت به فرزند دست و پایم را شل کند و نتوانم حضور در جبهه و عملیات را ادامه دهم.

او از بهترین دوست‌داشتنی‌ها یعنی محبت فرزند در راه خدا گذشت و خدا هم او را به بهترین مقامات دنیا و آخرت نائل کرد.

شبییه همین ماجرا را در مورد فرمانده لشکر ۹۲ ارتش یعنی امیر سرلشکر شهید مسعود منفرد نیاکی شنیده بودیم.

در اوج عملیات به او خبر دادند که حال دخترت خوب نیست، بیا و برای درمان او اقدام کن.

گفت: این رزمندها هم فرزندان من هستند و در جبهه ماند. چند روز بعد دخترش از دنیا رفت. فرمانده دلاور ارتش تا پایان عملیات کنار رزمندگان بود و برای چهلم دخترش مرخصی گرفت!





آن‌ها فهمیده بودند که از دستورات مهم دین ما، این است که نباید در دنیا دلبستگی داشت، اگر انسان بخواهد به مقام ابرار و بهشتیان برسد، باید از آنچه دوست داشتنی است بگذرد.

کوچکترین تعلق، حتی به مال و اولاد، سد راه کمال انسان خواهد شد و در لحظه مرگ، ایمان ما را دگرگون خواهد کرد، چرا که شیطان در آن لحظه به دنبال دلبستگی‌هاست تا از همان طریق وارد شود.

یکی از روایان می‌گفت: فرمانده‌ای داشتیم که از همه چیز گذشته بود، حتی کمتر مرخصی می‌رفت و آماده شهادت بود.

اما یک تسبیح داشت که همواره در دستش بود و می‌گفت یادگار دوستان شهید من است.

در شب عملیات و ساعتی قبل از شهادتش، به او گفتم: خیلی تسبیح زیبایی داری. نگاهی به آن تسبیح و نگاهی من انداخت. بعد آن را به من هدیه داد و گفت: می‌ترسم به همین تسبیح دلبستگی پیدا کنم.

اما در میان شهدا و بزرگانی که به این آیه عمل نمودند، شخصیت بی‌نظیری مانند امام خمینی را می‌توان یاد کرد.

حضرت روح الله از کودکی پدر و مادر را از دست داد و با سختی بزرگ شد. امام عزیز ما از همان دوران آموخت که به چیزی دل نبندد و در عمل اینگونه بود.

دوست دوران جوانی اش می‌گفت: به حجره ایشان آمدم. هندوانه زیبا و خوش رنگی در مقابلش بود. می‌خواستم از آن بخورم، اما آقا سید روح الله گفت: شما نمی‌توانید بخورید.

گفتم چرا و بعد یک قاچ هندوانه را برداشتم، تا داخل دهان گذاشتم تعجب کردم از بس هندوانه شور بود!

بعد فهمیدم ایشان برای اینکه لذت هندوانه را از خود دور کند و حتی خوردن هندوانه برای رضای خدا باشد این کار را کرده.

در دوران تبعید در نجف، برای منزل امام کولر خریده شد تا از گرمای نجف در امان باشند، اما ایشان با وجود علاقه به کولر، آن را به یکی از خانواده‌های ایرانی مستحق ساکن نجف هدیه داد.



شخص دیگری برای ایشان کولر گازی تهیه کرد، اما باز هم حضرت امام آن را به دیگران بخشید.

خود ایشان با حداقل‌ها زندگی می‌کرد تا محبت دنیا در دلش نماند و بتواند به این آیات الهی عمل کرده باشد.

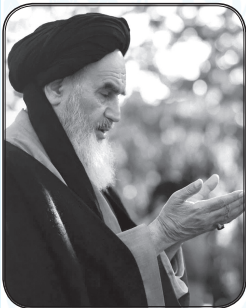
اما مهم‌ترین امتحان حضرت امام، داغ اولاد بود. حضرت امام، پسر بزرگش آقا مصطفی را نه به عنوان فرزند، بلکه به عنوان امید آینده اسلام می‌دانست و بسیار ایشان را دوست داشت و هر روز در کنار هم بودند. آقا مصطفی یکی از علمای مطرح نجف شده بود و می‌توانست مسیر علمی و سیاسی امام را ادامه دهد.

او با بزرگان نجف در ارتباط بود و جوان بسیار عالم و محقق و در عین حال شوخ طبعی بود.

خیلی‌ها می‌گفتند: امام به آقا مصطفی دل بسته است، اما شهادت ایشان درست یک سال قبل از پیروزی انقلاب و نحوه برخورد امام خمینی با این داغ سنگین، به همه فهماند که حضرت امام، دوست داشتنی‌های دنیا را به خاطر خدا ترک کرده است.

درست در روز تشییع و بعد از تدفین آقا مصطفی، حضرت امام کلاس درس را ادامه داده و تعطیل نکردند.

ایشان به همه فهماند که برای رضای خداوند، باید از دوست داشتنی‌های دنیا به راحتی گذشت.



نام: سیدروح الله

نام خانوادگی: موسوی خمینی

تاریخ تولد: ۱۲۷۸

تاریخ پرواز: ۱۳۶۸

مزار: بهشت زهرا، تهران

